



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۱۸	تاریخ	۱۴۰۴/۰۷/۲۷
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	حدود حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	مبحث سوم: اخبار از موضوعات				
عنوان ۴	بررسی دلیل اول: سیره ❖ استدلال به سیره عقلاییه ▪ اشکالات بر استدلال به سیره عقلاییه ➤ اشکال صغروی: وجود رادع ✓ بررسی رادع خاص				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در این درس ابتدا، اشکال اساسی دو روایت باب «عده» مرور شد مبنی بر اینکه هر دو روایت، حکمی را برای عده وفات بیان می کنند که با روایات کثیر در تعارض است. این تعارض، موجب سقوط این بخش از دو روایت از حجیت می شود. در ادامه، روایت معتبر جدیدی در باب رؤیت هلال مطرح شد که صراحتاً شهادت در این موضوع را به دو مرد عادل منحصر کرده و شهادت یک مرد را نافذ نمی داند. سپس روایتی نقل شد که بر این دلالت دارد که خبر از شهادت، به تنهایی اعتباری ندارد و نمی تواند جایگزین یکی از دو شاهد بینه گردد؛ بلکه خود شهادت نیز تنها با گواهی دو شاهد معتبر ثابت می شود و در نتیجه، به شاهد دیگر ضمیمه می گردد. در پایان، روش کلی استدلال به روایات جمع بندی شد و بیان شد دو تقریب برای اثبات ردع از سیره به وسیله روایات بیان شده وجود دارد:

۱. تقریر اول (الغای خصوصیت): از این روایات، یک «دلالت التزامی اثباتی» شکل می گیرد که ظهور در مجموع این روایات ایجاد می کند و عرف از آن، یک قاعده عام مبنی بر عدم حجیت خبر واحد در موضوعات را استنباط می کند.
۲. تقریر دوم (کفایت احتمال ردع): حتی اگر قاعده عامی ثابت نشود، این حجم از روایات خاصه، حداقل احتمال ردع را ایجاد می کند و همین احتمال، برای ساقط کردن سیره از حجیت کافی است؛ زیرا شرط حجیت سیره، عدم ردعی است که امضای شارع را احراز کند که با وجود چنین احتمالی، محقق نمی شود.



مرور درس پیشین

دو روایتی که اخیراً مورد بحث قرار گرفت، در یک اشکال با یکدیگر مشترک بودند و آن اینکه در مورد عده «متوفی عنها زوجها»، بیان می داشتند که اگر «بینه» (دو شاهد عادل) شهادت دهد که شوهر، مثلاً پنج ماه یا هشت ماه پیش فوت کرده است، زن دیگر لازم نیست عده نگه دارد. این حکم بدین معناست که قول بینه پذیرفته می شود و بنا بر این گذاشته می شود که عده وفات، از همان زمانی که بینه شهادت داده که شوهرش فوت کرده، آغاز شده است.

این در حالی است که روایات کثیری در این باب وجود دارد که شاید بتوان در مورد آنها ادعای تواتر کرد و حداقل به طور قطع، در حد استفاضه هستند که به طور صریح بر وجود تفاوت میان عده طلاق و عده وفات دلالت دارند. مطابق این روایات مشهور، در عده طلاق، اگر بینه قائم شود که طلاق در زمانی گذشته - مثلاً شش ماه یا ده ماه پیش - واقع شده، زن دیگر لازم نیست عده نگه دارد و عده او از همان زمان وقوع طلاق محاسبه می شود. اما عده «متوفی عنها زوجها»، از روزی شروع می شود که خبر وفات به او می رسد. و فرض این است که اکنون بینه برای او قائم شده؛ لذا، از همین روزی که بینه برایش قائم شده است، باید عده بگیرد. لذا، این دو روایت، از این جهت، با آن روایات دال بر اینکه عده وفات از زمان اخبار است، تعارض می کنند.

چون این دو دسته از روایات با یکدیگر تعارض می کنند و این دو روایت مورد بحث، از یک طرف موافق با نظر عامه هستند و از طرف دیگر مخالف با نظر مشهور میان اصحاب می باشند، در مقام تعارض، دو وجه از وجوه ترجیح برای روایات دیگر که می گویند عده وفات از روز اخبار است وجود دارد. لذا، این روایات مورد بحث در این ناحیه، از حجیت ساقط می شوند و باید در این موضوع، از این دو روایت دست برداشت.

اشکال

می توان گفت که در آن نقطه تعارض، از این دو روایت دست برداشته می شود، اما در آن نقطه ای که تعارضی وجود ندارد - مثلاً در بحث عده طلاق که روایت، شهادت بینه را لازم می داند و معنایش این است که اخبار ثقه واحد کفایت نمی کند - می توان به آن استناد کرد؛ یعنی می توان به این مقدار از دو روایت استناد کرد، با اینکه در بخش دیگر، به دلیل تعارض با روایات صحیح، مضمون آن ساقط می شود.

منشأ این نوع تبعیض در حجیت آن است که دلیل حجیت خبر، که وظیفه اش «الغای احتمال خطا» است، در مواجهه با این روایات به صورت تفکیک شده عمل می کند.

توضیح مطلب اینکه احتمال غفلت راوی، به وسیله اصل عقلایی عدم غفلت منتفی می شود. یعنی عقلاً، فعلی را که از یک فاعل عاقل و هوشیار سر بزند، حمل بر غفلت نمی کنند و قرینه حالیه (عاقل و هوشیار بودن) را برای انتفاء احتمال غفلت کافی می دانند. اما برای اثبات حجیت یک روایت، به الغای احتمال خطا نیاز داریم و این کار بر عهده دلیل حجیت است. حال در اینجا، دلیل حجیت نمی تواند احتمال خطای راوی را در آن بخشی از روایت که با روایات دیگر مسلم الصدور

در تعارض است، منتفی کند. مرحوم شیخ طوسی نیز در توجیه این دو روایت می گوید که احتمال می رود راوی «متوهم» باشد؛ یعنی از روی خطا، حکم مربوط به زن مطلقه را به «متوفی عنها زوجها» نیز تعمیم داده باشد.

وجود این احتمال خطا، که به دلیل وجود معارض، منتفی نمی شود، به این معناست که دلیل حجیت نمی تواند حجیت این بخش از روایت را اثبات کند؛ اما این عدم توانایی، به بخش های دیگر روایت سرایت نمی کند. یعنی دلیل حجیت می تواند شامل آن بخش دیگر روایت بشود که معارضی ندارد؛ یعنی آن بخشی که مربوط به «مطلقه» است و بیان می دارد که اگر بین بر وقوع طلاق در گذشته شهادت داد، عده او از همان زمان محاسبه می شود و اگر زمان کافی گذشته باشد، عده اش تمام شده است.

پاسخ

این سخن که می توان در حجیت تبعیض قائل شد را نمی توان در اینجا مطرح کرد؛ زیرا مشکل این است که در این روایات، با یک کلمه واحد، هر دو مطلب ادا شده است؛ یعنی عبارت «لَا تَعْتَدَانِ» به کار رفته است. ما در اینجا با دو جمله مجزا روبرو نیستیم که در یکی از آنها احتمال خطا را ملغی بدانیم و در دیگری بگوییم ملغی نشده است. یعنی نمی توان گفت دلیل حجیت، شامل این بخش از روایت می شود و احتمال خطا را در آن الغا می کند، اما در آن بخش دیگر، به دلیل وجود معارض، احتمال خطا را الغا نمی کند. در اینجا یک عبارت «لَا تَعْتَدَانِ» وجود دارد که هم به زن مطلقه و هم به زن متوفی عنها زوجها ارجاع دارد.

در روایت فرمود: «إِنْ جَاءَ شَاهِدَانِ عَدْلَانِ فَلَا تَعْتَدَانِ»؛ معنای این عبارت آن است که هیچ کدام عده نمی گیرند؛ زیرا عده شان تمام شده است. لازمه این سخن آن است که هم «متوفی عنها زوجها» و هم «مطلقه»، عده شان را از زمان وقوع موت یا وقوع طلاق آغاز کنند. این در حالی است که ما می دانیم «متوفی عنها زوجها»، عده اش را از زمان اخبار از وفات آغاز می کند، نه از زمان وقوع موت. و لذا، اینکه ما نمی توانیم یک جمله واحد را در معنایش تفکیک کنیم و بگوییم عبارت «لَا تَعْتَدَانِ» در آنچه مربوط به زن مطلقه است، صحیح است، اما در آنچه مربوط به «متوفی عنها زوجها» است، صحیح نیست؛ و در نتیجه نسبت به این بخش، الغای احتمال خطا کنیم و نسبت به آن بخش دیگر، الغای احتمال خطا نکنیم؛ خیر، چنین وجهی در اینجا جاری نیست.

به همین دلیل است که به نظر ما، به این دو روایت نمی توان برای اثبات این معنا که «خبر واحد در موضوع حجت نیست»، تمسک کرد.

پرسشگر:...

استاد: اشکال شما را می توان این گونه بیان کرد که استدلال ما در این روایت، به «إِنْ جَاءَ شَاهِدَانِ عَدْلَانِ فَلَا تَعْتَدَانِ» نیست، بلکه به «وَلَا تَعْتَدَانِ» است. معنای «وَلَا» این است که «إِنْ لَمْ يَجِئْ شَاهِدَانِ عَدْلَانِ» - که شامل فرض «إِنْ جَاءَ شَاهِدٌ وَاحِدٌ» نیز می شود - در این صورت: «تَعْتَدَانِ». «تَعْتَدَانِ» در اینجا یعنی چه؟ یعنی به خبر این شاهد عادل واحد اعتنا نمی شود و زن باید از همین حالا عده را آغاز کند. و این خود به معنای عدم حجیت خبر واحد است. اما در پاسخ به این استدلال باید گفت: همین اشکالی که ما مطرح کردیم، در این «وَلَا تَعْتَدَانِ» نیز وجود دارد؛ زیرا «وَلَا تَعْتَدَانِ» یعنی هر دو باید از زمان اخبار، عده بگیرند؛ در حالی که عده زن مطلقه، از زمان اخبار نیست، بلکه از زمان وقوع طلاق است. این اشکال، همان طور که در «لَا

تَعْتَدَانِ می آید، در «وَالَا تَعْتَدَانِ» هم می آید. اشکالی که ما مطرح می کنیم این است که یک کلمه واحد را نمی توان در معنایش تفکیک کرد و به یک بخش از معنای آن عمل کنیم و به بخش دیگر عمل نکنیم. وقتی حجیت این کلام ساقط شد، این یک کلام واحد است، نه دو بخش از یک کلام.

روایت دوازدهم

روایت دوازدهم از روایاتی که نقل می کنیم، در باب «هلال» وارد شده است. مرحوم کلینی روایت می کند:

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي الْهَلَالِ وَلَا يَجُوزُ إِلَّا شَهَادَةُ رَجُلَيْنِ عَدْلَيْنِ؛

از حماد بن عثمان از امام صادق عليه السلام نقل شده است که فرمود: امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: شهادت زنان در رؤیت هلال پذیرفته نیست، و در این باره تنها شهادت دو مرد عادل معتبر است.

سند روایت از نظر رجالی، تام و قوی است. استناد اصلی ما در این روایت، به بخش دوم و ذیل آن است: «لَا يَجُوزُ إِلَّا شَهَادَةُ رَجُلَيْنِ عَدْلَيْنِ». معنای این عبارت آن است که شهادت یک مرد واحد، هرچند عادل باشد، پذیرفته نمی شود. پس خبر عادل واحد در موضوع هلال که از موضوعات است حجت نیست. این از جمله موضوعاتی است که روایت در مورد آن وارد شده و بیان می دارد که خبر واحد در این موضوع، حجت نیست.

پرسشگر:...

استاد: آن بحث دیگری است. صرف نظر از نکته های تبعیدی که در احکام وجود دارد، یک نکته تعقلی در این مسأله وجود دارد که حتی در علوم جدید هم ثابت شده است و آن این است که ادراک حسی زنان، ضعیف تر از ادراک حسی مردان است و درصد خطای حسی آنها، بیشتر است. این مسأله مسلم است و برای آن مثال می زنند که به همین دلیل است که خانم ها در رانندگی، مهارت کمتری نسبت به مردان دارند. هلال، یک چیز خیلی ریز و باریک است و چشم قوی برای دیدن آن لازم است. حتی آدمی که چشم قوی دارد، گاهی دچار تخیل می شود؛ یعنی وقتی به قصد دیدن هلال نگاه می کند، گاهی ذهنش هلال را برای او مجسم می کند و خیال می کند آن را دیده، در حالی که هلال نیست.

پرسشگر: آیا این روایات خاص، حجیت خبر واحد در همه موضوعات را رد می کنند؟

استاد: ما گفتیم که به دو دسته از روایت به عنوان رادع از حجیت خبر در موضوعات استدلال می شود. دسته اول، رادع عام بود - مانند خبر مسعدة - که بحث شد. این دسته دوم، اخباری هستند که در موارد خاصه، حجیت خبر را در آن موضوع خاص نفی می کنند. از «مجموع» این روایات خاصه، با «الغای خصوصیت» یا به تعبیر دقیق تر، از طریق «دلالالت التزامی اثباتی» استفاده می شود که پس بنابراین، خبر واحد در موضوعات حجت نیست.

روایت سیزدهم

روایاتی وجود دارد در باب عدم اثبات «بیّنه» به وسیله خبر واحد. گاهی بیّنه ای بر مطلبی قائم می شود؛ و گاهی خبر واحد از بیّنه نقل می شود؛ یعنی یک نفر خبر می دهد که: «بیّنه ای قائم شد بر اینکه این خانه، ملک زید است». در اینجا نیز روایت

داریم که خبر واحد پذیرفته نمی شود. بینه نیز خود، موضوعی از موضوعات است؛ وقتی خبر واحد از بینه پذیرفته نشود، این هم از موارد عدم قبول خبر واحد در موضوع است. مانند روایتی که شیخ طوسی نقل می کند:

بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام «أَنَّهُ كَانَ لَا يُجِيزُ شَهَادَةَ رَجُلٍ عَلَى رَجُلٍ إِلَّا شَهَادَةَ رَجُلَيْنِ عَلَى رَجُلٍ»؛

طلحه بن زید از امام صادق عليه السلام نقل می کند که ایشان از پدر بزرگوارشان نقل می کند که حضرت علی عليه السلام شهادت یک مرد بر شهادت مردی دیگر را نمی پذیرفتند؛ بلکه تنها شهادت دو مرد بر شهادت یک مرد را معتبر می دانستند.

بحث در این روایت بر سر «شهادت بر شهادت» است. فرض کنید یک شاهد عادل در محکمه شهادت می دهد، اما شاهد دوم حاضر نیست. در این هنگام، شخص دیگری می آید و شهادت می دهد که «فلانی که الان حاضر نیست، او هم شهادت داده است». آیا این شهادت بر شهادت، جای خالی شاهد دوم را پر می کند؟ به عنوان مثال در محکمه، یک نفر (شاهد اول) شهادت می دهد که «خانه ملک زید است». شخص دیگری (شاهد دوم) نیز حضور دارد، اما او مستقیماً شهادت نمی دهد، بلکه شخص سومی شهادت می دهد که «این شاهد دوم نیز شهادت داده است». آیا با این ترکیب، بینه درست می شود؟

در این روایت حضرت می فرماید که حضرت امیر عليه السلام چنین شهادتی را قبول نمی کردند. ایشان شهادت یک مرد بر شهادت مرد دیگر را نافذ نمی دانستند؛ بله، اگر بینه دیگری بیایند و شهادت دهند که «شخص دیگری نیز شهادت می دهد که خانه، ملک زید است»، آن وقت اگر یک شاهد دیگری نیز وجود داشته باشد، در حکم بینه است. اما اگر یک مرد، به تنهایی شهادت دهد که مرد دیگری شاهد بوده است، این کفایت نمی کند. این هم دلیلی بر عدم حجیت خبر واحد در این موضوع خاص است.

روش کلی استدلال به روایات در ردع از سیره

این روایات، تقریباً مجموع روایاتی بود که در موارد خاصه وارد شده است. این روایات به این دلیل مورد استناد قرار گرفتند که اصل تمسک برای اثبات حجیت خبر واحد در موضوعات، به سیره عقلاییه بود. گفته شد همان سیره عقلاییه ای که حجیت خبر در احکام را اثبات می کند، حجیت خبر واحد در موضوعات را نیز اثبات می نماید؛ زیرا عقلا در عمل به سیره خود، میان حکم و موضوع تفکیک قائل نمی شوند. در برابر این استدلال، گفته شد که این سیره در موضوعات، «مردوعی عنها» است. این مجموعه روایاتی که نقل شد، همان ادله ای هستند که برای اثبات این رادعیت، به آنها استناد می شود.

در جواب به این استدلال که مجموع روایات خاصه، سیره را ردع می کنند، ممکن است گفته شود که اینها روایات خاصه هستند. بر فرض که این روایات، سیره عقلاییه را در همین موارد خاص ردع کنند، در سایر مواردی که سیره عقلاییه قائم است و ردعی از آن نشده، چرا باید از آن دست برداشت؟ یعنی در همین مواردی که روایت داریم، از سیره عقلاییه دست برمی داریم و به این روایات عمل می کنیم؛ اما چرا باید حجیت سیره عقلاییه در غیر این موارد نفی شود؟

در پاسخ به این سخن، دو مطلب یا دو تقریب وجود دارد:

تقریب اول: الغای خصوصیت (دلالت التزامی اثباتی)

تقریب اول، همان الغای خصوصیت است؛ یعنی عرف، از این تعددِ موارد، عدمِ خصوصیت را می فهمد. تعبیر ما - که شاید در چنین مواردی مفید باشد - این است که این مسأله «الغای خصوصیت» که بزرگان فرموده اند، بازگشتش به یک «دلالت التزامی اثباتی» یا به تعبیر دیگر، یک «ظهور» است. این ظهور، یک ظهور «مجموعی» است، نه ظهور تک تک روایات به صورت فردی. گاهی یک روایت، خود، ظهوری در مطلبی دارد؛ و گاهی «اجتماع روایات»، ایجادِ ظهور می کند. ما از این ظهوری که در اثر اجتماع روایات حاصل می شود، به «دلالت التزامی اثباتی» تعبیر می کنیم.

در اینجا یک دلالت التزامی به وجود می آید؛ یعنی ملازمه ای میان «ظهورهای موردی» و یک «ظهور کلی عام» شکل می گیرد. این ظهورهای موردی، یک ظهور کلی عام را در این معنا به وجود می آورند که آن «عام»، مقصود است؛ نه این ظهورهای خاص و موردی. این را «دلالت التزامی اثباتی» می نامیم. می توان آن را «الغای خصوصیت» نیز نامید، منتها نکته آن همین است که عرض می کنیم. لذا ما در همه جا قائل به الغای خصوصیت نیستیم. الغای خصوصیت زمانی صحیح است که یک «ظهوری در عدم خصوصیت» به وجود آید.

این روایتی که خواندیم، بخشی از روایات بود؛ یعنی از در هر موضوعی، به یکی دو روایت اشاره کردیم و الا روایات روایات در این زمینه فراوان است و شاید بتوان حدود پنجاه روایت در این رابطه جمع آوری کرد که در آنها از حجیت خبر واحد در موضوعات ردع شده است. گفته می شود این تعددِ ورود روایات در موارد خاص، یک ظهور ناشی از اجتماع را در این مجموع به وجود می آورد؛ ظهوری در اینکه آنچه منتفی است، کل حجیت خبر واحد در موضوع است، نه صرفاً حکم در یک مورد خاص. به عبارت دیگر، حکم را در ما به الاشتراک میان این روایات - که همان «خبر در موضوع» است - نفی می کند.

تقریر دوم: کفایت احتمال ردع

اگر کسی تقریر اول را نپذیرد و در این ظهوری که از اجتماع این روایات حاصل می شود، تشکیک کند، پاسخ دوم این است که حتی اگر این اجتماع، ظهوری ایجاد نکند، لا اقل این احتمال را به وجود می آورد که ورود این همه روایت در موارد خاصه و نفی حجیت خبر در این موضوعات، نشأت گرفته از این باشد که اصولاً خبر واحد در موضوعات، کلاً حجت نیست و لذا در این موارد نیز گفته شده است که به خبر واحد ثقه عمل نکنید.

همین «احتمال ردع» نیز برای ساقط کردن سیره از حجیت کفایت می کند؛ زیرا برای عمل به سیره عقلاییه، «احراز عدم ردع» لازم است تا کاشف از امضای شارع باشد. احراز امضای شارع با وجود احتمال ردع نیز منتفی می شود.

و لذا این دو تقریب، اشکال وارد بر سیره عقلاییه را در اینجا مستحکم می سازد.

ادامه بحث را ان شاء الله فردا بیان می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين